

دهن انسان ذاتا بدنمند است

آبدین فرنگی؛ زبان‌شناسی شناختی را دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی دانسته‌اند. کتاب «زبان‌شناسی شناختی»، دربرگیرنده ترجمه‌ها، گفت‌وگو و گفتارهای رضا نیلی‌پور است که به تازگی به همت نشر هرمس منتشر شده است.
غالب مطالب این دفتر برگردان متونی است که از زبان لیکاف و هم‌فکران او درباره مبانی روش‌شناختی و فلسفی زبان‌شناسی شناختی بیان شده است. این کتاب در نشست هفتگی شهر کتاب با حضور ضیاء موحد، آرتنا افراشی و رضا نیلی‌پور بررسی شد.

رضا نیلی‌پور در آغاز نشست گفت: به باور لیکاف منشأ علم و شناخت در دوران مختلف تاریخ یکی نیست. در هر دوره‌ای استعاره‌ای را گرفته‌اند و این استعاره مبنای آن علم شده است. هر یک از مکاتب فلسفی و علمی، در قالب نوعی جهان‌بینی کوشیده‌اند تا به شیوه استعاری خاصی برای معنی‌دارشدن ذهن تعریف یا الگویی ارائه دهند. مکاتب فلسفی و زبان‌شناختی هم درواقع در قالب همان استعاره‌ها قرار می‌گیرند. یک استعاره مبنای یک علم می‌شود و ادامه می‌یابد و سپس آن علم متعهد می‌شود به آن استعاره. اما اینجا دو بحث عمده پیش می‌آید؛ یک، از لحاظ چستی یا هستی‌شناسی که می‌خواهد منظر ما به ماهیت ذهن را تعیین کند و دو، از لحاظ روش‌شناختی. بنابراین وقتی صحبت از علوم شناختی می‌شود، می‌بینیم که از لحاظ بن‌مایه‌های فلسفی با یک نوع علم شناختی روبه‌رو نیستیم.

نیلی‌پور با مبنا قراردادن عصر روشنگری، به دوره‌های بعدی پرداخت و یادآور شد: در گذرهای جهانی علوم نقش خاصی داشتند. پس از جنگ وارد مقطعی می‌شویم که دوران جنگ سرد نامیده می‌شود. در این دوران هم، جهان‌بینی خاصی وجود داشته و استقلال و مرزبندی‌هایی برای علوم بوده تا اینکه می‌رسیم به دوران جهان دوقطبی و جهان‌بینی پساچنگ‌سرد. دیوار برلین نمودی است از این دوران. در این مقطع ابرقدرت‌ها و دانشمندان به این نتیجه می‌رسند که باید بین علوم وحدت برقرار شود، زیرا بدون این وحدت امکان تولید چنگ‌افزارهای پیشرفته میسر نیست. علوم شناختی که لیکاف نامش را علوم شناختی نسل اول می‌گذارد، در دانشگاه ام‌آی‌تی متولد می‌شود و پس از طرح مباحث مختلف نظریه اطلاعات، بحث حل مسئله با ماشین منطقی پیش می‌آید و در همین نگاه ذهن غریب‌نمند یا ذهن به‌مثابه کامپیوتر اساس کار قرار می‌گیرد. می‌توان گفت علوم شناختی نسل اول بر پایه مبانی و فرضیات فلسفه انگلیسی- آمریکایی بر اساس فلسفه نقش‌گرایی هیلاری پاتنم شکل گرفته است. بر اساس این باور، ذهن و عملیات ذهنی مستقل از مغز و بدن هستند و کارکردهای شناختی را می‌توان بدون توجه به شواهد تجربی و بیولوژیک مغز مطالعه کرد.

نویسنده کتاب «زبان‌شناسی شناختی» تصریح کرد: علوم شناختی وحدت‌یافته در دوران پساچنگ‌سرد به این شرح‌اند: زبان‌شناسی به روش چامسکی، نوروساینس که بیشتر کرایش عصب‌شناسی دارد، علوم تربیتی، فلسفه تحلیلی، روان‌شناسی شناختی، انسان‌شناسی و هوش مصنوعی. اینها علوم شناختی نسل اول و مبتنی بر انقلابی‌اند که لیکاف و جانسون اسم آن را انقلاب اول شناختی گذاشته‌اند. بن‌مایه‌های فلسفی آن عمدتاً ماشین‌محورد و در پی انواع تکنولوژی‌ها و انواع ربات‌ها. اگر بپذیریم علوم شناختی نسل اول مستقل از فعالیت‌های مغز، بدن، تجربه‌ها و عواطف انسانی است، کارکردهای شناختی را می‌توان بدون توجه به شواهد تجربی مطالعه کرد. زبان‌شناسی زایا-گشتاری چامسکی و روان‌شناسی شناختی و فلسفه تحلیلی هم به همین نوع جهان‌بینی متعهد بودند.

نیلی‌پور در تبیین مکتب‌های فلسفی انگلیسی-آمریکایی و چالش‌های علوم شناختی نسل اول گفت: لیکاف در فلسفه بدندمند بحثی را مطرح کرده و می‌گوید: مکاتب فلسفی مختلف غرب در طول تاریخ علم درس‌های بسیار زیاد و گران‌بهایی درباره شیوه معنی‌دارشدن ذهن به سا آموخته‌اند؛ ولی مشکل آنجاست که ماهیت ذهن و شناخت انسان با توجه به شواهد تجربی قابل‌تحلیل و دسترسی نیست. حال آنکه تصور هر یک از این مکاتب فلسفی این است که به حقیقتی جاودانه دست یافته‌اند. بسیاری از مکاتب فلسفی غرب در همه زمینه‌ها قادر به پاسخ‌گویی و توجیه ماهیت ذهن و شناخت انسان با توجه به شواهد تجربی نیستند. آنچه فلاسفه انجام داده‌اند عبارت است از انتخاب استعاره‌های موردعلاقه خود برای علیت شناخت و طرح این استعاره به‌عنوان حقیقتی جاودانه.

وی در توضیح جهان‌بینی علوم شناختی نسل اول تأکید کرد: رشته‌های علوم شناختی نسل اول بر اساس فلسفه صوری و نوعی ذهن غریب‌نمند پایه‌ریزی شده و شکل گرفته است. نگاه علوم شناختی نسل اول برخاسته از فلسفه پیشینی یا مطالعه ذهن در چارچوب اصول فلسفه پیشینی است. ویژگی مثبت این نظریه علمی دقت آن بود. خصوصیت قابعه‌بارش این بود که در پوشش نوعی جهان‌بینی فلسفی پنهان شده، ولی آن را با نتایج و روش‌های علمی آراسته بودند. در فلسفه سنتی، هستی‌شناسی ذهن واقعی شامل ذهن مستقل از پدیده‌های خارج حواس است.

وی در توضیح جهان‌بینی علوم شناختی نسل اول تأکید کرد: رشته‌های علوم شناختی نسل اول بر اساس فلسفه صوری و نوعی ذهن غریب‌نمند پایه‌ریزی شده و شکل گرفته است. نگاه علوم شناختی نسل اول برخاسته از فلسفه پیشینی یا مطالعه ذهن در چارچوب اصول فلسفه پیشینی است. ویژگی مثبت این نظریه علمی دقت آن بود. خصوصیت قابعه‌بارش این بود که در پوشش نوعی جهان‌بینی فلسفی پنهان شده، ولی آن را با نتایج و روش‌های علمی آراسته بودند. در فلسفه سنتی، هستی‌شناسی ذهن واقعی شامل ذهن مستقل از پدیده‌های خارج حواس است. «زبان‌شناسی شناختی» رویکردی است در مطالعه زبان که می‌کوشد رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی‌اش را بشناسد. این رویکرد براساس تجربیات ما از جهان به مطالعه مقوله ترسان می‌پردازد و از این طریق نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی را بررسی می‌کند. از این نظر، مطالعه زبان، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با این پیش‌فرض که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند، با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و ذهن انسان پی برد. مطالعات مربوط به زبان‌شناسی شناختی از دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شد و از دهه ۱۹۸۰ به‌بعد به‌تدریج گسترش یافت و اکنون یکی از مهم‌ترین مکاتب زبان‌شناسی است. زبان‌شناسی شناختی ریشه در مباحث زبانی و علوم‌شناختی نوظهور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، به‌ویژه در بررسی مقوله‌بندی در ذهن انسان و روان‌شناسی گشتالتی چامسکی دارد. جورج لیکاف یکی از مبدعان این رویکرد، معتقد است تکرش به نظریه زبان‌شناسی باید از ریشه تغییر کند و بنیاد مطالعات زبانی براساس معنی و توجه به قوای شناختی انسان مطرح شود. ازاین‌رو، لیکاف را یکی از نخستین همراهان انقلاب زبان‌شناسی چامسکی می‌دانند که در کنار هم‌فکران خود یکی از بنیان‌گذاران اصلی زبان‌شناسی شناختی است. لیکاف از ابتدای انقلاب زبان‌شناسی در سال ۱۹۵۷ با تحولات زبان‌شناسی همراه بوده و همواره کوشیده در تحلیل جمله‌های زبان جایگاهی برای «معنا» فراهم کند. در نظر لیکاف «یکی از پدیده‌های شگفت‌انگیز درباره زبان‌شناسی شناختی این است که ما را به‌سوی یک فلسفه متعهد به تجربه‌مندی- واقعیت‌گرایی تجربه‌مند- هدایت می‌کند. این یک نگاه فلسفی متفاوت است که مسائل فلسفی را با پرداختن به موضوعات موجه فلسفی، برای بررسی ماهیت حقیقت، معنا، ادراک، ذهن، مفاهیم، خرد، علیت، رویدادها، زمان و حتی اخلاق موظف می‌کند. این نظرها چیزی نیست که به زبان‌شناسی «جسبانه» شده باشد، بلکه برخاسته از بنیادی‌ترین شواهد تجربی به‌دست‌آمده از آن است؛ رویکردی که می‌توان آن را محور اصلی بحث‌های رضا نیلی‌پور در کتاب «زبان‌شناسی شناختی» دانست. این کتاب مجموعه‌ای است از مقالات و گفت‌ووهایی با لیکاف درباره دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی. این کتاب شاید مدخل مناسبی باشد برای آشنایی با نظریه لیکاف و البته برای استفاده از آن در تحلیل وضع سیاسی موجود.

آرتنا افراشی، زبان‌شناسی در حوزه علوم شناختی و زبان‌شناسی مطرح است. بااین حال، او تحلیل‌های مهمی هم در وضعیت کنونی سیاست آمریکا ارائه

ضیاء موحد در نشست نقد و بررسی کتاب «زبان‌شناسی شناختی» در شهر کتاب:

دهن انسان ذاتا بدنمند است



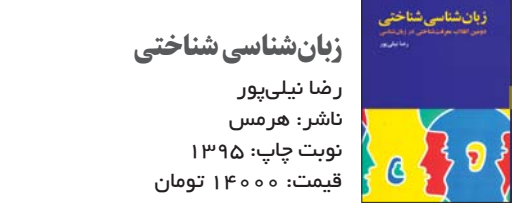
سخنران دوم، ضیاء موحد، به رنوس دیدگاه‌های چامسکی پرداخت و گفت: چامسکی معتقد است نحو زبان مستقل از اندیشه و تعقل انسان است؛ یک ژرف‌ساخت زبانی وجود دارد. قواعد گشتاری برای مطالعه دستور زبان اساسا کافی‌اند. مقوله‌های نحوی مستقل از مقوله‌های تفکر انسانند. کاربرد زبان در دستور زبان نقشی ندارد و نحو زبان مستقل از تصورات اجتماعی و فرهنگی گویشوران زبان است.

موحد افزود: لیکاف می‌گوید ذهن انسان ذاتا بدندمند است. اندیشه‌های ما اغلب - نه همه - ناآگاهانه‌اند و مفاهیم انتزاعی به‌طورکلی استعاری‌اند. او می‌گوید عدد چهار را در نظر بگیرید. این عدد از علاوه‌شدن چهار یک به هم تشکیل شده است. اینجا استعاره قدم به جلو پیش کشیده می‌شود. شما چهاربار قدم برمی‌دارید و چهار درست می‌شود، اما عدد منفی چه خواهد شد؟ در چهار، گام‌های شما رو به جلو بود و در منفی چهار، گام‌ها رو به عقب خواهد بود. لیکاف ادعا می‌کند این را تا ریاضیات عالی پیش برده است و توانسته حتی مجموعه‌ها را هم بدندمند کند. او می‌گوید که ما به طریقه جسمانی‌کردن معرفت‌شناختی توانستیم راه‌حل را پیدا و قضایی را اثبات کنیم که اثبات اصلی‌شان دشوار است.

موحد خاطرنشان کرد: فلسفه تحلیلی هرگز تسلیم چامسکی نشد، اما لیکاف ادعای خیلی بزرگی دارد، خاصه اینکه معنا در طول تاریخ فلسفه همیشه در مرکز توجه بوده است. لیکاف شکل‌های رایج معنا را به‌هیچ‌روی قبول نمی‌کند و ماچرا را تا سیاست و بازی و اخلاق می‌کشاند و سرانجام با انقلاب نورونی کاری می‌کند که فلاسفه کانتی انجام داده‌اند.

آرتنا افراشی، زبان‌شناس، با تأکید بر اینکه چامسکی با رومن یاکوبسن آشنایی داشت، گفت: نظریه استعاره لیکاف که امروز به کانون معاناشناسی شناختی بدل شده است، تا اندازه زیادی با آن مفهومی که یاکوبسن از استعاره مطرح می‌کند، پیوند دارد. تحقیقات یاکوبسن روی زبان‌پریش‌ها منجر به این شد که استعاره و مجاز را به‌عنوان دو فرایند شناختی معرفی کند و فراتر از سطح زبان توضیح دهد. او می‌گوید در استعاره یک قدرت جایگزین‌سازی بازنمود پیدا کرده و در مجاز، قدرت ترکیب که می‌تواند بازنمود زبانی داشته باشد.

افراشی ادامه داد: آنچه لیکاف از استعاره مراد می‌کند چیزی نیست که در ادبیات مطرح است. از دوستان ادیب می‌خواهم این دور را یکی نگیرند. ما



زبان‌شناسی شناختی لیکاف در مسائل امروز

عصب – سیاست آمریکا

کرده است. اگرچه این تحلیل‌ها محصول علوم شناختی و مطالعات مغز است، در نظرش بسیار ضروری است که چنین تحلیل‌هایی به گفتار عمومی سیاسی وارد و اضافه شوند. برای نمونه او می‌کوشد بفهمد چگونه موضوع سیاسی متتوع محافظه‌کاران و ترقی‌خواهان در عرصه سیاست آمریکا از درون با هم سازگار است. برای ترسیم عرصه ساختگی انتخابات نیز مثال‌های دقیقی می‌زند: مثلاً در ارتباط با محافظه‌کاران از ربط مخالفت با قانون سقط جنین با دفاع از حق حمل سلاح می‌پرسد؛ دفاع از حق حمل سلاح چه ارتباطی با گرم‌شدن زمین دارد؟ چه نسبتی بین کوچک‌کردن دولت و توسعه و گسترش ارتش وجود دارد؟ چگونه می‌توان هم حامی حیات و زندگی بود و هم حامی مجازات مرگ؟ میزان مخالفت هر یک از طرفین بر سر این موضوعات تا کجا واقعی و تا چه‌حد از درون یکی است؟ مجموعه پرسش‌هایی واقعی که نه یک رجل سیاسی بلکه یک عصب‌شناس و زبان‌شناس در افق انضمامی نظریه‌اش می‌پرسد.

در نظر لیکاف چیزی به‌عنوان میانه در سیاست آمریکایی وجود ندارد؛ اگرچه حضور نمادین برخی میانه‌روها را می‌پذیرد، مگر چیزی به‌عنوان ایدئولوژی میانه‌رو است که همه میانه‌روها بر سر آن اتفاق نظر داشته باشند. به اعتقاد او، میانه‌روها

اندیشه

درباره

پینکر یا لیکاف؟

جورج لیکاف (متولد۱۹۴۱ میلادی) زبان‌شناس شناختی آمریکایی و استاد زبان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، برکلی از سال ۱۹۷۲ است. هرچند برخی پژوهش‌های او شامل همان پرسش‌هایی است که زبان‌شناسان به‌طور سنتی در پی یافتن پاسخ برای آنها بوده‌اند؛ مثل اینکه تحت چه شرایط معینی سازه‌های زبانی امکان دستوری‌شدن دارند، اما شهرت او به نظریه استعاره شناختی برمی‌گردد؛ نظریه‌ای که در آن استعاره به‌عنوان محور تفکر انسانی، رفتار سیاسی و جامعه‌باز شناخته می‌شود. نظریه «دن متجسم» او نیز مشهور است و درباره آن در رابطه با ریاضیات کتاب‌هایی نوشته است. او بنیان‌گذار مؤسسه راکریج (اندیشگاهی برای ترویج دموکراسی) بود که دیگر سازمانی فعال نیست. پیش از این در همین صفحه مقالاتی در معرفی لیکاف منتشر شده است، ازجمله شرح مناقشه مهم او با استیون پینکر به قلم عبدالرحمن نجل‌رحیم.

در سال ۲۰۰۶، استیون پینکر نقدی منفی بر کتاب «آزادی که؟ نبرد بر سر مهم‌ترین ایده آمریکا» در هفته‌نامه نیویوریکلیک نوشت. بنا به استدلال

عکس:

ضیاء موحد، رضا نیلی‌پور

اینجا با فرایند درک و دریافت و شناخت مواجه هستیم. حالا باید پرسید چرا استعاره به کانون زبان‌شناسی شناختی بدل می‌شود و چرا تا این حد به استعاره توجه شده است؟ هرگز به اندازه استعاره، به مجاز، ابهام، چندمعنایی و سایر فرایندهای معنایی با آن توجه شده است. معنی‌شناسی شناختی را معادل استعاره نمی‌گیریم، ولی میزان توجهی که به استعاره شده، بیش از سایر فرایندهای معنایی است. پاسخ این مسئله اهمیت دارد. جواب را با بدندندی می‌توان داد؛ رویکردی که مبنای خودش را باور به بدندندی قرار می‌دهد چه معنایی دارد؟ بدندندی به این معنا نیست که ما انسان هستیم و بدنی داریم. تعریف‌های زیادی از بدندندی هست که نه نافی بلکه مکمل یکدیگرند. اگر شناخت ما مبتنی است بر بدندمندبودن، یعنی اینکه ما بدن فیزیکی‌ای داریم که این بدن در بافت زندگی اعمالی را انجام می‌دهد و توانایی‌هایی دارد، مثل گرفتن اشیا، نیرو واردکردن و جز آن. انسانی که توانایی‌های شناختی‌اش در تجربه‌های فیزیکی او ریشه دارد، چگونه می‌تواند مفاهیم انتزاعی را درک کند؟ همین پرسش است که اهمیت استعاره را نشان می‌دهد.

افراشی با تصریح اینکه «ما از طریق فرایند استعاره است که می‌توانیم مفاهیم انتزاعی را درک کنیم» یادآور شد: مثلاً می‌توانیم مفهوم موفقیت را از طریق شئی، بفهمیم. می‌گوییم موفقیت را به دست آوردم. انگار شینی را به دست آورده باشیم. می‌گوییم در اندوه غرق شدم. می‌گوییم شادی و لذت را چشیدم. در اینجا ارتباطی بین مبدأ و مقصد برقرار می‌شود تا انتزاعات و استعاره را درک کنیم. البته آنچه گفته شد تنها جواب شناخت‌گرایی نیست، فوکونه می‌گوید ما از طریق ادغام فضاهای ذهنی است که مفاهیم انتزاعی را درک می‌کنیم، اما از آنجا که برای استعاره شواهد عصب‌شناختی هم هست و چون از پشتیبانی عصب‌شناسی هم برخوردار است، یافته‌های آزمایشگاهی نشان می‌دهد بحث‌هایی از بدن مسئول درک و دریافت استعاره هستند. به‌این‌ترتیب نظریه استعاره با توفیق بیشتری روبه‌رو است.

وی افزود: در این روزگار کسی را نمی‌توان یافت که به کار معنی‌شناسی بپردازد، اما در قبال شناخت‌گرایی بی‌تفاوت نباشد. چطور می‌شود چشم بر یافته‌های علمی بست؟ وقتی امروز برای مفهوم‌سازی، برای ابهام و برای استعاره، برای مقوله‌بندی و طرح‌واره شواهد عصب‌شناختی داریم، نمی‌توان به اینها بی‌تفاوت ماند. ازهمین‌روست که نمی‌توان معنی‌شناختی را هم به‌طور کامل کنار گذاشت. جانسون روشن‌ترین تعریف را از این مقوله به‌دست می‌دهد. طرح‌واره‌ها الگوهای تکرارشونده‌ای هستند از فعالیت‌های حسی و حرکتی، ما پس الگو هستند و درنتیجه تکرار به‌وجود می‌آیند و منشأ آنها فعالیت‌های حسی و حرکتی است. طرح‌واره‌ها سهم بزرگی در شکل‌دادن به مفاهیم انتزاعی دارند و اگر کسی بر این گذر نکند، در رسیدن و فهم مفاهیم انتزاعی و حتی درک بازی‌های زبانی با مشکل روبه‌رو خواهد شد.

کسانی‌اند که به اندازه‌ای از هر دو دیدگاه محافظه‌کار و ترقی‌خواه بهره‌مندند و غالباً فقط از یکی استفاده می‌کنند و از این جهت میانه‌روی همان دسته هم به حساب می‌آیند. لیکاف می‌پرسد اگر این دو جهان‌بینی متفاوت در تناقض با یکدیگرند پس چگونه است که هردویشان در اذهان و زمانی واحد جمع شده‌اند؟ پاسخ: چون مدارهای عصبی در مغز به هردو این ذهنیت‌ها شکل داده‌اند. هردو این ذهنیت‌ها از مدارای ساده و پیش‌پاافتاده به‌هم ربط داده؛ مدار بازدارنده متقابل (mutual inhibition). به این اعتبار که وقتی مدارهای مربوط به دیدگاه «الف» روشن می‌شود، مدارهای دیدگاه «ب» خاموش می‌شوند و برعکس. وقتی یکی قدرت می‌گیرد، دیگری ضعیف می‌شود و برعکس. پرسش بعدی می‌تواند این باشد که چه چیزی آنها را روشن و خاموش می‌کند؟ پاسخ: زبان؛ زبانی که این مدارها را ضعیف یا قوی می‌کند، منطبق بر آن جهان‌بینی است و مدارهای مربوط به آن را روشن یا خاموش می‌کند.

از داغ‌ترین مقالات چندسال اخیر لیکاف که درباره تحلیل وضعیت سیاسی آمریکاست می‌توان به چند مقاله‌ای اشاره کرد که به‌تازگی درباره ظهور دونالد ترامپ در عرصه سیاست آمریکا نوشته. او در فهم پدیده ترامپ چشم‌اندازی از نگاه تخصصی خودش عرضه می‌کند. لیکاف در مقاله آخر خود با عنوان «فهم ما از پدیده ترامپ» با الکا به نظرهای‌اش نشان می‌دهد که چگونه تحقق تفکر ناخودآگاه، متأثر از سازوکاری بنیادی و مشخص است. در نظر او که تمام اندیشه‌ها و افکار انسان از مدارهای عصبی مغز بهره می‌برند، هر ایده و آموزه‌ای براساخته همین مدارهای عصبی است. اما انسان به این مدارها دسترسی آگاهانه ندارد. به‌همین‌دلیل بیشتر افکار ما یعنی تقریباً ۹۸ درصد آن برآمده از ناخودآگاه است. او از همان مثال همیشگی استفاده می‌کند: حوزه خودآگاه و افکار خودآگاهانه، مثل نوک کوه یخی است که از آب یوب زده است. به باور لیکاف، ترامپ از این سازوکار به صورت غریزی استفاده می‌کند تا مغزهای مردم را به‌سوی آن چیزی بکشاند که خود می‌خواهد: اقتدار، پول، قدرت و شهرت مطلق. در نظر لیکاف هرچه دیدگاه‌های ترامپ در رسانه‌ها بیشتر بحث و بررسی شود، مدارهای مربوط به این دیدگاه در اذهان محافظه‌کاران سرسخت و نیز ترقی‌خواهان میانه‌رو بیشتر فعال شده و قدرت می‌یابد. حتی فراتر از آن، لیکاف می‌گوید این حقیقت در نقد دیدگاه‌های ترامپ نیز صادق است. در نظر لیکاف مهم نیست که بعضی آمریکایی‌ها منتقد ترامپ هستند یا از او حمایت می‌کنند، مهم این است که همه اکنون در حال کمک به ترامپ هستند.

گزارش

گزیده‌ای از سخنرانی مراد ثقفی در نشست

«فعالیت مدنی برای تضمین قانونی مالکیت اجتماعی در شهر»

گسل‌های فقرزا و طردکننده شهر

حق به شهر از منظرهای مختلفی قابل بررسی است. برداشت‌های ممکن از این مفهوم به سه بخش مختلف تقسیم می‌شوند: کسانی که از این مفهوم برداشت انقلابی دارند، کسانی که از این مفهوم برداشت اصلاح‌طلبانه دارند و سومی آنهایی که فقط می‌خواهند این مفهوم را دستمایه قرار دهند و به نام آن کار دیگری انجام دهند که البته در مورد همه مفاهیم این اتفاق می‌تواند بیفتد. برای اینکه مشخص شود در کجای این دنیا ایستاده‌ام، باید بگویم من قرائت اصلاح‌طلبانه از این مفهوم دارم. قرائت‌های انقلابی، قرائت‌های شکسته‌سته‌ای از این مفهوم هستند و ادای این نمی‌کنند نسبت به شهر و حق مردم به شهر.

چهار دلیل وجود دارد که باعث می‌شود شهر به خودی‌خود یک عامل فقرزا و طردکننده و عامل ایجاد شکاف و گسل باشد. منظورم این نیست که همه گسل‌ها در شهر است. ما گسل بین شهر و روستا داریم. گسل‌های بین کشورها داریم. گسل‌های منطقه‌ای داریم، گسل‌های آب‌وهوایی داریم و... اما روند جهان به سوی شهرنشینی است و بیش‌ازپیش ما با گسل‌هایی روبه‌رو هستیم که مردمان را در شهر از یکدیگر جدا می‌کند. به طور خلاصه، یکی از دلایلی که شهر فقر ایجاد می‌کند این است که همه هم‌بستگی‌هایی را که ممکن بود در شرایط عدم برخورداری موقت یا حتی دائمی، فرد را از استیصال محض برهاند از آنها می‌گیرد. به طور مشخص در روستا شما چنین وضعیتی ندارید و افراد اگر حتی شخصاً نتوانند از نعمت‌ها و دارایی‌ها برخوردار باشند احتمالش خیلی کم است که در ارتباط محض به سر ببرند، آنجا هم‌بستگی‌هایی وجود دارد که آنها را از این وضعیت نجات می‌دهد. مالکیت در روستا امری گسترده و تلفیقی است. یعنی حتی آنجایی که زمین تقسیم می‌شود یک نوع مالکیت عمومی وجود دارد. تلفیقی هم هست یعنی بین مالک زمین و نیروی کاری که روی زمین کار می‌کند گسستی وجود ندارد. در دوره‌های فئودالیته و زمین‌داران بزرگ این گسست وجود داشت اما علی‌الاصول به اندازه‌ای که در شهر مالکیت زمین و مالکیت نیروی کار و مالکیت سایر موابط از هم جدا هستند در روستاها این‌گونه نیست.

در شهر مالکیت امری پراکنده و گسترده است. تمام آنچه ما جاذبه‌های شهر می‌نامیم باعث می‌شود افراد به شهر بایند یعنی فردیت، گمنامی، فرصت، آزادی، برابری و سایر چیزهایی که افراد را در روستاها به شهر می‌کشاند، افرادی که لزوماً آنهایی نیستند که از روستا اجبار به شهر می‌آیند، شهر مثل صدای یک فلوت سحرآمیز است که افراد را از روستاها به سمت خود می‌کشاند. چون در شهر شما فردیت خودتان را می‌توانید تجربه کنید. در شهر گمنام هستید و هرکاری بخواهید می‌توانید انجام دهید و خیلی کسی از شما نمی‌پرسد پدرت کیست یا مادرت کیست؟ خان‌زاده‌ای را رعیت؟ همه مواردی که جاذبه‌های شهر را می‌سازند مثل چاقوی دمی هستند یعنی اگر موفق نشوی در چاه ویلی می‌افتی که هیچ‌کس نمی‌تواند شما را بیرون بکشد. فقر شهری فقر خاصی است و با فقر روستایی شاخصه‌های متفاوتی دارد. آخرین دلیل این است که همه این موارد و سایر مشخصه‌های شهر باعث می‌شود گذار آسانی داشته باشیم بین نیروهای شاغل و گروه‌های مجرم. فاصله بین نیروهای شاغل و گروه‌های مجرم در شهر خیلی کم است و هر چقدر هم بیشتر به سمت فقر می‌روید بیشتر می‌شود – البته در ایران ممکن است رئیس بانک هم باشید و خیلی راحت به سمت گروه‌های مجرم میل کنید اما به صورت کلی بین گروه‌های متوسط و پایین جامعه عرض می‌کنم. تمام موضوعاتی که به نحوی به فقدان مالکیت اجتماعی بر می‌گردد باید مدنظر ما قرار بگیرد. مالکیت اجتماعی آن نوع دارایی است که به کسانی که هیچ نوع مایملکی ندارند اجازه می‌دهد عضوی از جامعه باشند و به تمام آنچه ما در مورد مالکیت عمومی، خصوصی، دولتی، ملی و... تاکنون خوانده‌ایم فرق دارد. این مفهوم مثل خیلی دیگر از مفاهیم جامعه‌شناسی در قرن ۱۹ در شرایطی تبیین شد که دقیقاً شهرنشینی رشد کرده بود، فقر جدید به وجود آمده بود و با وجود آنکه به‌رحال حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی آرام‌آرام بین همه دست‌کم از نظر صوری یکسان تقسیم شد اما چیزی که هیچ‌گاه تقسیم نشد و خودش مبنای روزمره زندگی آدم‌ها قرار گرفت، مالکیت بود. از آن به بعد شما اگر مالک نباشی هیچ هستی. دو نوع مالکیت داریم؛ یکی ثروت و مایملک و دیگری مالکیت نیروی کار. به واسطه این دو مالکیت فرد به جامعه تعلق دارد و اگر فردی هیچ‌کدام از این دو مایملک را نداشته باشد به‌راحتی در جامعه طرد می‌شود و به‌راحتی در گروه‌های مجرم قرار می‌گیرد. مثلاً در تهران به محض اینکه بی‌کاری زیاد می‌شود همه به سمت امر مجرمانه یا غیرقانونی یا مشاغل غیررسمی پرتاب می‌شوند. این مشاغل غیررسمی هم تا زمانی که قانون‌گذاری نباشد و شناسایی نشوند و ارج و قربی که لازم است برای آنها برقرار نکنیم، در وضعیت مجرمانه قرار می‌گیرند. مثلاً صندوق بازنشستگی یا بیمه ازکارافتادگی یک مایملک اجتماعی است. حقوق بازنشستگی یک فرد نه ملک خصوصی است نه ملک دولتی و نه ملک عمومی، بلکه ملک اجتماعی است. یکی از پرسش‌های اصلی جامعه‌شناسان این است که ما چگونه عضوی از جامعه باقی بمانیم و طرد نشویم، مالکیت اجتماعی ما را جزئی از جامعه باقی نگه می‌دارد و از طرد اجتماعی جلوگیری می‌کند.

شهر باید شرایطی را داشته باشد که افراد بتوانند نیروی کارشان را به مایملک تبدیل کنند. در شهری که معلولان امکان تردد ندارند یا فاصله زیاد خانه از محل کار باعث می‌شود که فرد نتواند نیروی کار خود را بفروشد، مالکیت اجتماعی وجود ندارد. شهر باید به گونه‌ای باشد که شهروندان بتوانند از تقریحات ارزان را رایگان بهره‌مند شوند. وقتی زنان از حضور در عرصه عمومی با اسنادیوم‌های ورزشی محروم می‌شوند حق برخورداری‌شان از شهر نقض شده است، همچنین در شهر باید شرایطی فراهم شود که سرانه، سلامت و درمان شهروندان در آن تأمین شود. تمام آنچه به حوزه رفاه مربوط است در مدیریت شهری ما فرواش شده است، در تمام دنیا تمام نهادهای دولتی و محلی در حوزه رفاه فعال هستند ولی در ایران این نهادها از انجام وظایف خود عقب‌نشینی کرده‌اند.

